



اقبال درد پیشرفت عالم اسلام را داشت/ احیای اندیشه سیاسی اسلام

حسن بلخاری در مراسم بزرگداشت اقبال لاهوری گفت: اقبال یکی از برجسته‌ترین متفکران جهان اسلام است که به دنبال احیای اندیشه اسلام در حوزه سیاست بود.

حسن بلخاری در مراسم بزرگداشت اقبال لاهوری گفت: اقبال یکی از برجسته‌ترین متفکران جهان اسلام است که به دنبال احیای اندیشه اسلام در حوزه سیاست بود.

به گزارش خبرنگار مهر، مراسم بزرگداشت اقبال لاهوری روز گذشته در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران برگزار شد.

اقبال به دنبال احیای اندیشه اسلام در حوزه سیاست بود

حسن بلخاری عضو مدیر انجمن آثار و مفاخر در ابتدای این مراسم با بیان اینکه لاهوری یکی از برجسته‌ترین متفکران جهان اسلام بود که به دنبال احیای اندیشه اسلام در حوزه سیاست بود، اظهار کرد: علامه اقبال لاهوری از شخصیت‌های متضلع و چند وجهی تاریخ اندیشه اسلامی است و در ابعاد مختلف سخن گفته، کتاب نوشته و عمل کرده و در صحنه سیاست قطعاً یکی از بنیانگذاران فکری پاکستان و بخش متفکر مسلمین در شبه قاره بوده و در زندگی اش در حوزه سیاست فعالیت‌های جدی داشته است، او همچنین در حوزه اقتصاد اولین کتاب اقتصاد به زبان اردو را نوشته است. در روانشناسی دینی متأثر از خواجه پارسا بوده است. لاهوری از چهره‌های فوق العاده مهم شعر شبه قاره در جهان اسلام محسوب می‌شود.

اقبال و سیدجمال الدین اسدآبادی

وی ادامه داد: در مساله عرفان نسبتی وجود دارد میان زندگی پرتلاطم لاهوری و زندگی سیاسی او و خوانشی که از کتاب فصولات در منزل پدری ایشان بوده و ارادتی که شیخ محمد پدر ایشان به این کتاب داشته است. شیوه مبارزه سیاسی لاهوری را با جمال الدین اسدآبادی می‌توان مقایسه کرد و تفاوت او با جمال الدین در این حوزه قابل بررسی است. او در جایی گفته در باب هگل یکسری شیدایی‌هایی داشته و اعتراف می‌کند از هگل و گوته شاعر مهم انگلیسی بسیار استفاده کرده است. به هر حال در حوزه‌های مختلف علامه اقبال عمل کرده و سخن گفته و آثاری از خود به جای گذاشته که از نظر من چند وجهی بودن ایشان از مهمترین ویژگی‌های اقبال شناسی است.

بلخاری در ادامه با بیان اینکه به گفته خود اقبال لاهوری، جانی تافته بر انوار مولانا داشته ادامه داد: لاهوری همواره ارادت جاودانه به مولانا داشت و از حضرت مولانا که خودش جانش را تافته از امیرالمومنین می‌دانسته، تأثیر گرفته است. به دور از فتنه عصر کهن او و به دور از فتنه عصر دوران من، یقیناً مرحوم اقبال متأثر از جان شیدا و سرشار شعله گون حضرت مولانا بوده است.

وی افزود: در احیای فکری در جهان اسلام و به تبع آن جنبش‌های دینی، سیدجمال الدین اسدآبادی و اقبال لاهوری از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند. در سیدجمال الدین از فلسفه و عرفان به اندازه اقبال که در این وادی تسلط و اندیشه ورزی دارد چیزی نمی‌بینیم. یکی از عوامل اصلی این تأثیر در اقبال به این موضوع برمی‌گردد که در اول بحث خود گفتم آشنایی با ابن عربی فوق العاده برای او جالب توجه بوده است و برای من جالب بود که چرا امام خمینی (ره) در نامه خود به گورباچف گفت دانشمندان خود را بفرستید تا در جامعه ما ابن عربی بخوانند، چه رابطه‌ای بین جامعه سوسیالیسم با ابن عربی وجود دارد. اگر فلسفه صدرایی را با فلسفه ابن عربی قیاس کنید گرچه یکی از جان مایه‌های فلسفه صدرا حرکت جوهری است لکن جوهر این حرکت جوهر معاد است و فلسفه صدرایی میل معادی دارد. به همین دلیل اگر گفته شود در برانگیختن حرکت‌های اجتماعی ورودی ندارد قابل تأمل است ولی به هر حال در رابطه با برانگیختن روح و روان به دنبال ایجاد نظم در عالم داستان برمی‌آید و این رمز فیلسوف حکیم است.

اقبال لاهوری مسلمان مدرن است

در ادامه این مراسم رضا داوری اردکانی رئیس فرهنگستان علوم در سخنانی با بیان اینکه اولین بار اقبال لاهوری را از طریق کتاب سیر فلسفه در ایران شناختم اظهار کرد: همچنین از طریق آنچه مرحوم شریعتی نوشته بود با اقبال لاهوری

آشنا شدم و برای من همیشه اقبال مساله بوده و در بزرگی او تردید ندارم. اقبال از هگل و گوته فلسفه آموخته و می گوید از هگل آموختم به چپستی امور فکر کنم و از بیدل آموختم که شرقی بمانم در حالی که داشتم غربی می شدم و همچنین آموختم اعتقاد دینی ام را در همه حال حفظ کنم. اقبال لاهوری مسلمان مدرن است و برای جمع اسلام و جهان جدید کوشش کرده که شاید بزرگترین کوشش باشد و بیهوده نیست که روشنفکران دینی ما به اقبال این همه توجه داشتند چون فلسفه او فلسفه اروپایی بوده است. اقبال فیلسوف بوده که از هگل و گوته آموخته و استادان فلسفه او در انگلیس و آلمان همه هگلی بودند. اقبال شاعر است شاعری که فارسی را مانند ما نمی دانسته اما شعر فارسی گفته و شاعری کرده این نکته خیلی اهمیت دارد که کسی غیرایرانی به فارسی شعر بگوید و کسی از ایرانیان شهادت بدهد که فارسی نمی دانسته است.

رئیس فرهنگستان علوم با بیان اینکه ما اقبال را اولین بار در زمان محیط طباطبایی شناختیم، تصریح کرد: وقتی اقبال مرد، محیط طباطبایی مقاله ای درباره او نوشت که بعد از آن اقبال را شناختیم. حدس می زنم شاید وجه سیاسی داشته که اقبال را در ایران خیلی نشناخته ایم اما دانشمندان ما اگر می خواستند می توانستند آن را بیشتر معرفی کنند. اقبال همیشه نگران کشورهای اسلامی به خصوص ایران و هند بود و می خواست ایران و هند متجدد شوند و از هر تجدد طلبی استقبال می کرد اما هر بار از این استقبال پشیمان می شد. او صریحاً از آمدن آتاتورک استقبال کرد اما خیلی زود پشیمان شد زیرا او را با مردم و مقصود خود موافق ندید یعنی با مستقل شدن جهان اسلام و گرفتن تجدد در حین حفظ اسلام موافق بود.

وی در ادامه افزود: اقبال تاریخ فلسفه ننوشته بلکه تفسیر خود را از فلسفه اسلامی بیان کرده و در واقع شرح تاریخی فلسفه اسلامی را مطرح کرده است. اقبال را نباید ملامت کرد که چرا فلان نظر را داشته که با نظر ما موافق نیست.

اقبال درد متجدد شدن عالم اسلام و پیشرفت آن را داشته است

داوری اردکانی در بخش دیگری از سخنان خود با بیان اینکه لاهوری شعر تعلیمی گفته و این کار آسانی نیست تصریح کرد: حافظ و سعدی درس عرفان نمی دهند، مولانا نیز درس عرفان را در ضمن تمثیل می دهد. ولی اقبال شور و شوق سیاسی و امیدی که به اصلاح دارد را می خواهد در شعر بیان کند چون اقبال مرد سیاست است و بنیان گذار پاکستان بوده است. جناح همواره می گفت اقبال من را راضی کرد که هند تجزیه شود و بخش اسلامی از بقیه جدا شود که به این دلیل مورد احترام جناح و همه مردم هند بود. اقبال می توانست اشعار را به چهار قسم تقسیم کند ولی به دو قسم تقسیم کرد که در وضع دینداری شأن بود. یعنی افرادی که دین دارند و دین ندارند کافر و مؤمن هستند. اقبال می گوید برخی متدیان و متشرخان به دین عقل شأن مومن و دل شأن کافر است و بالعکس کسانی که عقل شأن مومن و دل شأن کافر است خیلی تعریفی ندارند چون دین با دل ارتباط دارد و اعتقاد قلبی است. اقبال معتقد است کسانی هم هستند که عقل مؤمن و دل کافر دارند. او نیچه و مارکس را در قبال کسانی می داند که دل مؤمن و عقل کافر دارند و خود را نیز چنین می داند. البته اقبال عقلش هم کافر نیست چون از مروجان اسلام بوده و اصرار او به شبه قاره هند بر همین اساس بوده است. اقبال درد عالم اسلام و درد متجدد شدن عالم اسلام و پیشرفت آن را داشته است.

اقبال لاهوری از مفاخر فرهنگی جهان اسلام است

در ادامه حدادعادل رئیس فرهنگستان ادب فارسی با بیان اینکه اقبال به حق از مفاخر فرهنگی ما محسوب می شود تاکید کرد: او از مفاخر فرهنگی ایران و از مفاخر فرهنگی جهان اسلام است و البته بیش از همه جا به شبه قاره هند و لاهور و به پاکستان امروز تعلق دارد و همه ما باید او را بشناسیم و گرامی بداریم. معتمد اقبال دائم باید در ایران معرفی شود و نباید اکتفا کنیم که چرا سی سال پیش مجلسی برای اقبال گرفته ایم و دیگر با او کاری نداریم. سال گذشته کتابی از من منتشر شد به نام حدیث سرو و نیلوفر شامل ۹ مقاله درباره زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند. سرو در عنوان این کتاب نماد فرهنگ ایران و نیلوفر نماد فرهنگ هند است سه مقاله درباره پاکستان و اقبال وجود دارد و مقاله مفصلی درباره اقبال است که ۸۰ صفحه از این کتاب عنوانی به این صورت دارد: اقبال شاعر و برتر از شاعر.

شخصیت اقبال را در شاعری محدود کردن فروکاستن قدر و مقام او است

وی ادامه داد: در این مقاله قصد داشتم این نکته را بیان کنم که شخصیت اقبال را در شاعری محدود کردن فروکاستن قدر و مقام او است و این سخن به معنای اهانت به شعر و شاعری نیست چون من قدر شعر را می دانم و خودم اهل شعر و شاعری هستم اما اقبال از شعر به عنوان وسیله ای برای تأثیر در دیگران استفاده کرده و او شعر نمی گفته که شعر گفته باشد و هیجان و عواطفی را تحریک کند او شعر برای شعر را قبول نداشت و شعر در دست او یک ابزار مؤثر

بود برای بیان یک اندیشه و یک فکر نفیس. او به شعر طوری نگاه می کرد که عطار و مولانا نگاه می کردند و کسی که مثنوی بخواند تصدیق می کند که مولانا رسالتی احساس می کرده که آن را در قالب شعر بیان کرده است اقبال خود تصریح می کند که از تبار سنایی و مولانا بوده و به ما تذکر می دهد که در شعرش به دنبال پیام او باشیم. اقبال دوبیتی های زیبایی دارد و جهان بینی فلسفی خود را در اسرار خودی و رموز بی خودی به زبان شعر به ما می آموزد. او مثل حافظ که رند را تطهیر می کند و رند بدنام لابلایی را به مقام انسان کامل می رساند خودی که در عرفان و اخلاق ما مذموم بوده را می گیرد و به آن معنای متعالی می بخشد.

حداد عادل افزود: اقبال از یک سو در جامعه خود در شبه قاره هند می بیند که انسان هندی چیزی برایش باقی نمانده و این مردم تهی دست با سرمایه های بیشمار و بی اراده تسلیم استعمار هستند و هیچ اراده و اعتماد به نفسی در این جامعه باقی نمانده بود اما وقتی به اروپا می رود می بیند فلسفه اروپایی به خصوص از دکارت به بعد در جهت انسان مداری سیر می کند و اومانیسم اروپایی در آنجا شروع می شود. تاریخ فلسفه جدید را می توان بر حسب تحول فکر اومانیسمی از دکارت تا امروز نوشت و این فکر پدید می آید که در کانت معرفت را انطباق ذهن انسان با واقع نمی داند بلکه انطباق واقع با ذهن انسان می داند.

وی ادامه داد: اگر در فلسفه کانت توجه کنیم می بینیم که نظریه زمین مرکزی مذمومی از نتایج فرهنگی می گیرد که به نظریه انسان مرکزی تبدیل می شود. یعنی این واقع است که ساخته شده ذهن من است نیچه این اراده را اراده معطوف به قدرت می کند و کار به جایی می رسد که توجه به انسان مداری در نیچه به ابر انسان تبدیل می شود و انسان جانشین خدا قرار می گیرد. اقبال این تفکر را در اروپا می شناسد و با فلسفه های اگزیستانس آشنا می شود و وقتی برمی گردد سعی او این است که به این انسان مأیوس ناامید در سراسر جهان اسلام بگوید خودت را بشناس و روی پای خودت بایست و در برابر طوفان که می خواهد تو را ریشه کن کند ایستادگی کن. اقبال در رموز بی خودی می گوید هر انسانی باید خودش باشد اما در جمع و جامعه باید بی خود شود و این حقایق را در شعر بیان می کند.

مرحوم شریعتی تحت تأثیر اقبال بود

محمد بقایی در ادامه این مراسم با مقایسه شخصیت اقبال لاهوری و مرحوم شریعتی بیان کرد: مرحوم شریعتی چندان تحت تأثیر اقبال بود که او را باید دل داده این شاعر اندیشمند دانست. کتاب «ما و اقبال» از مرحوم شریعتی به جا مانده، گرچه عمق و اعتبار آثاری را که بعدها درباره او نوشته شده، ندارد اما حکایت از بهت زدگی مرحوم شریعتی و سر برآوردن چهره ای در دنیای اسلام دارد. شیفتگی دکتر شریعتی به اقبال آنچنان است که مانند بسیاری از شاعران ستایش های قابل توجهی از وی به جای می آورد، از جمله اینکه شریعتی می گوید وقتی به اقبال می اندیشم، علی گونه ای می بی نم اما با اندازه های بشری قرن بیستم. در این عبارت قیاسی است که هیچ شخص متدینی مصداقش را در همه اعصار نمی یابد، قطعاً و قطعاً روح اقبال هم از آن ناخرسند است و ایهام وهم آلودی به ذهن عبور می کند. به سبب همین ارادت بی حد و حصر مرحوم شریعتی است که به شدت تحت تأثیر اندیشه های اقبال بوده و دیدگاه های او برگرفته از دستگاه فکری اقبال است، با این تفاوت که در اقبال وسعتی عام و جهانی دارد اما در شریعتی محدود و خاص است، حال آنکه اقبال تلاش در وحدت خلق داشت. اقبال مطلق اندیش نیست، بلکه در هر نحله و دستگاه فکری حقیقتی می بیند. این و آن را با ایما و اشاره در برابر هم قرار نمی دهد و پایه ریز دگر اندیشی در شرق اسلامی است، ولی دگراندیشی مایه ای از تساهل دارد در حالی که این دگراندیشی در شریعتی به مثل من اندیشی تبدیل می شود اما با قلم و بیان.

اقبال شیفته فرهنگ، زبان و مدنیت ایران و زبان فارسی بوده است

وی ادامه داد: اقبال شیفته فرهنگ، زبان و مدنیت ایران و زبان فارسی بوده است و وقتی به او می گویند چه شد که در شعر زبان مادری خود را رها کرد و به فارسی روی آورد، می گوید هیچ زبانی به جز فارسی نمی تواند اندیشه هایم را برتابد. اقبال در اشعار فارسی خود ۳۰ بار از جام جم، ۲۰ بار از ایران و ۲۵ بار از واژه عجم و سنت های ایران باستان و به کرار از پادشاهان ایران با الفاظی ستایش آمیز یاد می کند و غالب آنها را باعث اقتدار و عظمت و شکوه فرهنگی ایران می داند. اقبال پروریده مثنوی بود و مثنوی غذای روح او بوده است. از جمله شخصیت های اسلامی که اقبال او را ستوده، چندان که از حضرت مریم هم برتر دانسته است، فاطمه اطهر (س) است. به عقیده اقبال، انالحق حلاج بیان روشنی است که از ژرفای تجربه دینی برآمده و او توانست در تکامل معنوی خویش به آن دست یابد.

در ادامه این مراسم، اصغر دادبه عضو هیأت مدیره انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به سخنانی در خصوص اقبال لاهوری پرداخت و گفت: فاصله بین اقبال و بیدل در حدود ۲۰۰ سال است. در اوضاع تاریخی هند نزدیک به هزار سال زبان و ادب

فارسی وجود داشته است، ولی ما هنوز نتوانسته ایم فهرستی از رساله ها و کتاب هایی را که آنها به زبان فارسی نوشته اند، تهیه کنیم و دریغا که در حال از بین رفتن است. بیدل کاملاً این وضعیت را درک کرده بود و حضور انگلیسی ها قبل از آن شکل گرفته بود. او با احساس خطر جدی که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، آگاهانه عمل کرد و خودش زبان فارسی را یاد گرفت و با آگاهان آن دوره روزنامه فارسی زبان تأسیس کرد که ۵۰ سال منتشر کرد. او حس می کرد که بعد ما نه غزل می ماند و نه قصیده. او که عمرش را به درستی برای زبان فارسی گذاشته بود با آن محتوا چنین شعری گفت که گویای همه چیز است: «بعد ما نه غزل و نه قصیده می ماند، ز خانه دو سه اشک چکیده می ماند».

وی تأکید کرد: قرن هاست که نه ما سلطان محمود و نه شمشیر تاخته و نه تاخت و توپ دشمنان را داشته ایم، فقط قدرت و نیروی معنوی که در زبان فارسی نهفته است، با آن محتوا و چه گفتن هاست که خود را حفظ کرده است. بیدل سیر نزولی را درست پیش بینی کرده بود و با همه وجود آن را حس می کرد، اما این سیر نزولی ۲۰۰ سال بعد اقبال را پدید آورد و این شوخی نیست، در حالی که بزرگان سیاسی که پشتوانه این فرهنگ بودند، دیگر نیستند. به حکم همان ریشه ای که زبان فارسی داشت، توانست ۲۰۰ سال بعد اقبال را پدید آورد اما اقبال شیفته فرهنگی است که ما خودمان با آن دشمنی می کنیم.

وی افزود: نگاهی که غربی ها به ژنو امروز دارند و سیاست هایشان را آنجا تعیین می کنند، نگاه اقبال به تهران بوده که آن را مرکزیت فرهنگی، سیاسی جهان اسلام می دانست که می خواهد آن مرکزیت جایی باشد که این فرهنگ از آن مجموعه برآمده است.

اصغر دادبه گفت: قرائت ایران از اسلام و قرائتی که بزرگان فرهنگ ایران از اسلام داشته اند، همانی بوده که اقبال لاهوری هم به دنبال آن بوده است.

مهرنوش محمدزاده